

زاله بیع

وینستام هرور

دخست ارادے

صہ حالوانہ درخت

سبز معجزہ

کہ ہم صہ باد مخالف بران بجوم آرد

بلیف ترسود و برک و بارش امروز

و این درخت صہ گلماهی افشار کہ داد

بہ سرزمین دلبران

بہ وینستام بخیر

بہ ہم خفاک فرزوان نہ دشت خداد

بیکر داد را مهور

بیکر داد وری آزاده نمود

میان آن همه آتش کہ خاندان را سوخت

بہ خون خویش فرزندت مرگوست را

که هر چه بر پشت بود عاصمه کورن
ز سگندش خنایان کز خون بسوی خون
که از وطن از خصم را براندازد
جگای آنمه ویران خانه باز آرد
که نهر بر آردین خود ز سر دور
و دشت و دره اش از بزم لاله گلگون
به خون خویش فروست سر نوشتن را
که زنده ماند آزاد وار کارگش
که شوق بر جهان زده شرق و دوجوان
به دست نام دیر خود محارکش

دوشنبه ۲۶ آریل ۱۹۷۶